## جلسه 5- 1247

**سه‌شنبه - 29/10/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که حقیقت حکم ظاهری که استصحاب هم جزء آن هست چیست، تا بعد ببینیم که حقیقت استصحاب چه هست.

در این رابطه آقای صدر فرمودند که حقیقت حکم ظاهری عبارت هست از حکم مولا بر اساس مرجحات در مقام تزاحم حفظی، غرض لزومی مولا با غرض ترخیصی او وقتی مشتبه شد نمی تواند مولا هم متصدی حفظ غرض لزومی بشود و هم متصدی حفظ غرض ترخیصی بشود، یکی از این دو باید فدای حفظ دیگری بشود.

البته ما این مبنا را قبول نداریم، ما معتقدیم که حقیقت حکم ظاهری در حکم ظاهری تنجیزی عبارت هست از اهتمام مولا به تکلیف واقعی مشکوک، و حقیقت حکم ظاهری ترخیصی عبارت هست از رضای مولا به مخالفت تکلیف واقعی مجهول، که ناشی است این رضای مولا به مخالفت تکلیف واقعی مجهول از مصلحت تسهیل، و چه بسا حلیت واقعیه مثلا شرب الماء ناشی از اباحه و حلیت اقتضائیه نباشد، بلکه اباحه لااقتضائیه باشد، یعنی مولا غرضش تعلق نگرفته است به اینکه مکلف نسبت به شرب ماء مرخص العنان باشد مطلقا، بلکه می بیند ملاک ملزمی نیست که امر کند به اجتناب از شرب ماء ولذا ترخیص می دهد در آن، نه اینکه این مرخص العنان بودن مکلف محبوب مولا باشد، مثلا جواز اخذ مال کافر غیر ذمی، کافری که نه ذمی است نه معاهد هست و نه مستأمن که از او اصطلاحا تعبیر می کنند به کافر حربی، جواز اخذ مال کافر حربی این ناشی نیست از حب مولا به اینکه مکلف مرخص العنان باشد در رابطه با اخذ مال کافر، بلکه ملاک ملزمی نبود که تحریم کنند اخد مال کافر را، ولذا تحریم نکردند شد مباح، نه اینکه غرض دارد مولا به مباح بودن و مرخص العنان بودن در رابطه با اخذ مال کافر.

آقای صدر می فرماید در اینجا که غرض ترخیصی ندارد مولا، چون غرض ترخیصی در مباح اقتضائی است نه در مباح لااقتضائی، جائی غرض ترخیصی تزاحم حفظی پیدا می کند با غرض لزومی که ترخیص ناشی باشد از غرض مولا که مولا دوست دارد که این فعل مباح باشد بر مکلف، که از آن تعبیر می کنند به مباحات اقتضائیه، تا تزاحم بکند این غرض ترخیصی با غرض لزومی.

نخیر این مطالب درست نیست، مولا جواز اخذ مال کافر را که تشریع کرد نه از باب اینکه دوست داشت و غرضش تعلق گرفته بود به ترخیص در این مورد، بلکه از این باب که ملاک ملزمی نبود تا تحریم کند این فعل را، و لکن در فرض اشتباه یک مالی به اینکه مال کافر حربی است یا مال مسلم است مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که مولا بگوید کل شئ لک حلال، این چه اشکالی دارد؟ چه لزومی دارد که ما حکم ظاهری را منحصر کنیم به مواردی که بین حفظ دو غرض تزاحم بشود، بعد بگوئید پس باید آن مباح هم ناشی باشد از غرض ترخیصی و حب مولا به اینکه آن فعل مباح را حلال کند و مکلف را نسبت به آن مرخص العنان کند، نخیر همچنین چیزی شرط نیست، جواز اخذ مال کافر اباحه لااقتضائیه است و لکن برای این مسلمینی که می روند بلاد غرب شک می کنند که این مال کافر است یا مال مسلم مصلحت تسهیل اقتضاء می کند که مولا جعل اباجه ظاهریه بکند، و لکن اینطور نیست که جواز اخذ مال کافر ناشی باشد از یک ملاکی که مقتضی تسهیل است، نخیر، می تواند ناشی باشد از عدم الملاک المقتضی للتحریم، البته آن جواز واقعی اخذ مال کافر را عرض می کنم، ما که قبول داریم ترخیص ظاهری ناشی است از مصلحت تسهیل، بحث در ترخیص واقعی است در اخذ مال کافر که در بحوث ج 4 ص 20 فرموده اند باید ترخیص واقعی ناشی باشد از ملاکی که مقتضی ترخیص است تا بتواند تزاحم حفظی بکند با آن غرض تحریمی مولا، این درست نیست.

ایشان فرموده اند مرجحات باب تزاحم حفظی را بررسی می کنیم، مرجح اول مرجح کیفی بود، مرجح دوم مرجح کمی استغراقی بود، مرجح سوم مرجح کمی مجموعی بود، مرجح چهارم تلفیق بین مرجح کمی و مرجح کیفی بود، که گذشت.

مرجح پنجم: تلفیق بین مرجح کمی و مرجح نفسی هست، مرجح نفسی یعنی یک مرجحاتی که موضوعیت دارند و نه طریقیت، مثلا شارع بیاید تعبد بکند به استصحاب بر اساس دو نکته که با هم تلفیق می شوند: نکته اول ظن نوعی به بقاء هست که قوت احتمال می آورد، یعنی احتمال بقاء می شود اقوی از ارتفاع حالت سابقه، اما این به تنهایی کافی نبود برای جعل استصحاب، لذا نکته دوم را در نظر گرفت، مولا میل طبعی مردم را به بناء بر حالت سابقه مرجح قرار داد، گفت مردم میل طبعی دارند طبق حالت سابقه عمل کنند، پرنده ها هم که صبح از آشیانه بیرون می آیند میل طبعی دارند که غروب برگردند به همان آشیانه، حالا ممکن است آن آشیانه توسط عقاب تخریب شده باشد، این میل طبعی عقلائی شد مرجح نفسی، که مولا بر اساس این مرجح نفسی و تلفیق آن با آن مرجح کمی تعبد به استصحاب بکند، این ممکن است، و دیگر مثبتاتش حجت نخواهد بود، چون این میل طبعی عقلائی نسبت به خود مستصحب هست نه نسبت به لوازم آن که حالت سابقه عدمیه دارد، خود حیات زید حالت سابقه وجودیه دارد میل طبعی عقلائی این است که بگویند زید هنوز زنده است، اما لوازمش که کمر زید خمیده شده دستش دچار ارتعاش شده بعد از این سالهای متمادی، اینها که دیگر حالت سابقه وجودیه ندارند که میل طبعی بر بناء بر بقاء آن باشد.

{سؤال و جواب: حالا ممکن است شارع این میل طبعی عقلائی را در خود مستصحب برایش ارزش قائل باشد، به هر میل عقلائی که لازم نیست شارع ارزش قائل باشد}.

مرجح ششم: تلفیق بین مرجح کیفی و مرجح نفسی هست، مثل امر به احتیاط در اموال، مالی است نمی دانیم مال کافر است یا مال مسلم، مشهور گفته اند که اصالة الاحتیاط هست، که البته دلیلش هم واضح نیست، اما اگر اصالة الاحتیاط در اموال باشد ممکن هست هم مرجح کیفی را شارع در نظر گرفته که نوع محتمل که مال مسلم است احتمالا، مولا به آن اهتمام دارد، ولی در کنارش مرجح نفسی هم برای احتیاط این است که من اجتنب عما اشتبه علیه من الاثم فهو لما استبان له اترک، این شخص که احتیاط می کند نفسش قوی می شود و دیگر به راحتی از مال حرام اجتناب می کند، این ملاک نفسی است برای احتیاط، این بخشی از نکته باشد، و بخشی از نکته هم اهتمام به مال سلم است که می شود مرجح کیفی.

مرجح هفتم: اینکه تنها ملاک برای حکم ظاهری مرجح نفسی باشد نه چیز دیگر، مثلا استصحاب را شارع حجت بکند فقط بخاطر همراهی با تمایل عقلاء بر بناء بر حالت سابقه، عقلاء ارتکاز بر استصحاب ندارند مگر در مواردی مثل شک در نسخ و شک در عزل متولی، در غیر این موارد بناء عقلاء و ارتکاز عقلاء بر بناء بر حالت سابقه نیست، ولی میل طبعی عقلاء بر بقاء حال سابقه و بناء عملی بر بقاء حالت سابقه هست، شارع هم می گوید حالا ما که مرجح کمی پیدا نکردیم مرجح کیفی هم که پیدا نشد بالاخره یک جوری باید حکم ظاهری را جعل کنیم، حالا بر اساس قرعه بر اساس میل طبعی عقلاء حکم را جعل می کنیم، در استصحاب ممکن است مرجح نفسی فقط عامل تعبد باشد، در قرعه هم همینطور است، شاید قرعه واقعا کاشف از واقع نباشد، البته بعضی از روایات داریم که ما من قوم فوّضوا امرهم الی الله ثم تقارعوا الا خرج سهم المحق، قضیه حضرت یونس هم که همینطور است که "فظن ان لن نقدر علیه" خدا خواست که قرعه به نام او بیفتد و او در دهان نهنگ قرار بگیرد، ولی قطع نظر از این روایات نورانی ممکن است کسی بگوید که قرعه مرجح نفسی دارد برای حل و فصل تنازع و قطع تخاصم گفتند که نه حرف شما نه حرف ایشان قرع می اندازیم، می شود مرجح نفسی.

این هفت مرجح است برای جعل حکم ظاهری.

استصحاب قطعا مرجح کیفی ندارد لا محضا و لا تلفیقا، چون استصحاب ممکن است یک روز نتیجه اش حکم الزامی باشد و یک روز نتیجه اش حکم ترخیصی باشد، در اینکه مرجح کیفی نیست، و لذا مرجح اول و چهارم و ششم که یا مرجح کیفی بود محضا یا مرجح کیفی بود تلفیقا در استصحاب نیست، اما مرجح های دوم که مرجح کمی استغراقی است، یا سوم که مرجح کمی مجموعی است، یا پنجم که مرجح کمی ملفق با مرجح نفسی است، یا هفتم که مجرح نفسی محضا است ممکن است در استصحاب اخذ بشود، پس یا مرجح کمی محضا یا با تلفیق با مرجح نفسی یا مرجح نفسی محضا.

اما چون ظهور ندارد در اینکه تمام نکته مرجح کمی استغراقی است لذا اماره نشده است، این اماره است که نکته جعلش مرجح کمی استغراقی هست که هر خبر ثقه ای فی حد ذاته احتمال صدقش اقوی است نوعا و عقلائا از احتمال خطائش، اما استصحاب معلوم نیست اینطور باشد، مرجح کمی مجموعی هم که خلاف ظاهر است، یک علم غیبی می خواهد که بعید است که شارع علم غیبش را اعمال کند، که مجموع استصحابها را دیدیم اکثرش درست است، باید یک علم غیبی اعمال بشود، خلاف ظاهر است که از علم غیب استفاده کنند مجموع استصحابها را الی یوم القیامة ببینند و ببینند اکثرا مطابق با واقع است، البته یک وقت به نحو قضیه حقیقیه لحاظ می کند ملاک را مثل اینکه کذب مفسده دارد، به نحو قضیه حقیقیه دیده در کذب مفسده است و مفتاح شر است، این عرفی است، اما به نحو قضیه خارجیه تا روز قیامت تمام استصحابها را لحاظ کند، استصحاب بقاء وضوء زید و استصحاب بقاء حدث عمرو همه اینها را لحاظ کند و دوربین مخفی بگذارد ببیند که چه کسی مبتلا به حدث شد و چه کسی مبتلا به حدث نشد، خوب این خلاف ظاهر است و نمی شود این را اثبات کرد.

به نظر ما اینکه ایشان فرمود شاید مرجح نفسی محضا منشأ استصحاب باشد این احتمالش هست، یا تلفیق بشود با مرجح کمی استغراقی این هم احتمالش هست، به حال این مقدار حق با ایشان است.

این مرجح نفسی را آقای سیستانی اسمش را گذاشته اند الاطمئنان الاحساسی، ما یک اطمئنان ادراکی داریم یا یقین ادراکی داریم و یک اطمئنان احساسی داریم یقین احساسی داریم، یعنی در مقام ادراک که حساب کنیم این شخص مطمئن نیست به بقاء، ولی در مقام عمل بر اساس احساس و تمایل به بقاء حالت سابقه سکون نفس و آرامش پیدا می کند بناء می گذارد بر بقاء حالت سابقه، این سکون نفسش ناشی از ادراک نیست بلکه ناشی از احساس است.

حالا این اصطلاحات خیلی نتیجه بخش نیست، ولی اصل این مطلب که میل طبعی عقلائی منشأ تعبد بشود به استصحاب این محتمل است، البته مراد تعبد شارع است به استصحاب، و الا بناء عقلاء که بر استصحاب نیست الا در همان شک در نسخ و شک در عزل، ولی شارع این را ملاک قرار بدهد برای تعبد ممکن است، مرجح کمی هم ممکن است با تلفیق با این مرجح نفسی، اما اینکه مرجح کمی استغراقی تنها نکته استصحاب باشد دلیل ندارد.

این مطلب آقای صدر را ما قبول داریم، اما یک عرضی بکنم از این بحث رد بشویم:

آقای صدر فرموده اند در امارات مثل خبر ثقه تنها نکته حجیت اماره المرجح الکمی الاستغراقی هست یعنی قوة الاحتمال محضا، یعنی تنها عامل حجیت خبر ثقه آن کشف نوعی اش هست از واقع.

اقول: می گوئیم این فرمایش خلاف فرمایش صریح خودشان هست در بحث شهرت، در بحث شهرت وقتی مطرح می شود که آقا این قوت احتمالی که در خبر ثقه هست در شهرت هم هست، پس چرا شهرت حجت نباشد، در بحوث مطرح کرده اند که آقا ممکن است همان درجه از قوت احتمال در خبر ثقه در شهرت هم باشد، ولی مولا ببیند که حجیت خبر ثقه وافی است به حل مشکل تزاحم حفظی، نیازی نیست دیگر شارع بیش از این مایه بگذارد برای مردم و شهرت را هم حجت کند.

خوب آقا با این بیان پس معلوم می شود که شما قبول دارید که در اماره نکته نفسیه که هذا خبر الثقه این هم دخیل است در حجیت، تنها قوة الاحتمال محضا نیست، و الا اگر قوة الاحتمال محضا بود در شهرت که کمتر از خبر ثقه نیست.

حالا که این را گفتید پس ممکن است خود مدلول مطابقی خبر ثقه بودن دخیل باشد در حجیت، چطور خبر ثقه بودن دخیل شد، نکته حجیت قوت الاحتمال محضا نشد بلکه شد تلفیقی از آن با اینکه این اماره خبر ثقه است و نه شهرت، خوب ممکن است مدلول مطابقی خبر ثقه بودن هم تلفیق شده باشد با قوت الاحتمال و منشأ حجیت مدلول مطابقی شده، اما مدلول التزامی این نکته را ندارد، مثل شهرت.

پس باید به قول آقای خوئی برویم سراغ سیرة العقلاء، ببینیم کدام اماره لوازمش عند العقلاء حجت است، به قول آقای خوئی اماراتی که حکایت می کند از واقع و جنبه اخبار از واقع دارد مثل خبر ثقه و اقرار، اینها در سیره عقلاء لوازمش حجت است، و الا صرف اماره بودن که کافی نیست ما بگوئیم لوازمش حجت است، چون در اماره بودن اشراب نشده که هیچ نکته دیگری نداشته باشد حجیت مگر درجه کاشفیت این اماره، و الا اگر اینجور بود بعضی از امارت اتفاقا از خبر ثقه هم ممکن است اقوی باشند، دو تا خبر مجهول الحال ممکن است گاهی درجه کاشفیتش از یک خبر ثقه بیشتر بشود، اما انضباط ندارد، عقلاء اماره ای را که حجت می کنند دنبال انضباطش هم هستند در مقام احجاج، که بیاید بگوید ثقه گفت این خبر را، انسان راستگو مثل ابوذر این خبر را گفت، اما بیایند بگویند مثل ابوعبیده جراح و مولایش که "لبئس المولی و لبئس العشیر" اینها آمدند خبر دادند، این که انضباط ندارد، برای شما کشف نوعی دارد برای کس دیگری ندارد، انضباط ندارد که، انضباط پذیریِ حجت برای عقلاء مهم است، می گوید این خبر ثقه است یا این اقرار کرد، خود این انضباط پذیری اماره ممکن است دخیل باشد یعنی عقلاء برای خبر ثقه بودن ارزش قائل می شوند می گویند این مهم است، چرا مهم است چون قوت احتمالی است که در پیرامون خبر ثقه است که انضباط پذیر است، انضباط پذیری به این نکته که مولا می تواند به عبدش بگوید که اخبرک ثقة، عبد هم به مولا بگوید اخبرنی ثقة، یا قاضی به متهم بگوید تو اقرار کردی، انضباط پذیر است، اما اگر قاضی بگوید همین قرائنی که پیش من هست کمتر از اقرار تو نیست، می گویند آقای قاضی مثل اینکه تو از طرف مقابل یک حق و حقوقی گرفته ای، چطور شد این قرائن را که ما گفتیم به نفع ما کشف نوعی نشد اما به نفع طرف مقابل ما کشف نوعی برایت حاصل شد در حد کشف نوعی اقرار، (حالا علم قاضی را کار نداریم)، اینها موجب اتهام است و انضباط پذیر نیست، لذا عقلاء حجت نکنند.

پس استصحاب به نظر ما حتی اگر بگویند انت عالم بالبقاء اصل است اماره نیست، چون ما دلیل نداریم به صرف اینکه بگویند انت عالم بالبقاء نکته حجیتش قوت احتمال است، ما دلیل نداریم که نکته حجیتش قوت احتمال است، خبر ثقه نکته حجیتش کشف نوعی عقلائی اش هست از واقع، البته نکته نفسیه خبر ثقه بودن هم به آن ضمیمه می شود، اما در استصحاب اصلا کی می گوید نکته حجیتش کشف نوعی از واقع است؟ شاید حفظ نظام است، حتی اگر استصحاب مورد بناء عقلاء باشد اما همه بنائهای عقلاء که از باب کشف نوعی نیست، بلکه برخی از آنها از باب حفظ نظام است، قاعده ید که از باب کشف از ملکیت ذوالید نیست بلکه از باب حفظ نظام است، استصحاب هم ممکن است از باب حفظ نظام باشد.

ولذا اینکه آقای خوئی گفته اند استصحاب از امارات است چون مستفاد از لاتنقض الیقین بالشک این است که می گوید یقینت را با شک به هم نزن، معلوم می شود در اعتبار این مولا شما یقینت هنوز به هم نخورده است، حالا ما که قبول نداریم این مطلب را، می گوئیم لاتنقض الیقین بالشک یعنی عملا جوری عمل کن که گویا یقینت به هم نخورده است، نه اینکه در اعتبار من یقین تو به هم نخورده است و من اعتبار می کنم که یقین تو باقی است، نه، نقض عملی نکن یقینت را به شک، ولی برفرض فرمایش آقای خوئی درست باشد که لاتنقض کنایه باشد و ارشاد باشد از بقاء یقین سابق در اعتبار شارع، اما اینکه اماره نمی شود که، چونکه نکته این تعبد کشف نوعی استصحاب از واقع نیست، و مثبتات استصحاب هم دیگر حجت نخواهد بود.

بله استصحاب اصل عملی محرز است، اصل عملی محرز یعنی چی؟ ما قبلا تعریف های اصل محرز را بیان کردیم احاله می دهیم به آن بحثها، فقط نتیجه را بگوئیم:

به نظر ما اصل محرز یعنی آن اصلی که شارع امر می کند یا حکم می کند به ترتیب جمیع آثار در مورد مشکوک، در مقابل اصل غیر محرز، اصل برائت فقط می گوید احتیاط واجب نیست یا اصل احتیاط می گوید احتیاط واجب است، اما آثار عدم تکلیف مشکوک را نمی شود بار کرد، مثلا روایت که می گوید"اذا لم یجب الوضوء وجب التیمم"، برائت از وجوب وضوء که جاری کردید نمی تواند آثار واقعی عدم وجوب وضوء را بار کند، چون اصل محرز نیست، ولی استصحاب عدم وجوب وضوء می گوید همه آثار عدم وجوب وضوء را بار کن که یکی از آنها وجوب تیمم است، لذا می شود اصل محرز، از این بحث بگذریم.

{سؤال و جواب: لاتنقض الیقین بالشک یعنی جوری عمل کن که کانّه یقین داری که هنوز وضوء داری، هنوز متیقن سابقت باقی است، خوب یعنی جمیع آثار را بار کن دیگر، فرق دارد با رفع عن امتی ما لایعلمون که فقط می گوید رفع ظاهری شد یعنی احتیاط واجب نشد، یا علیکم بالاحتیاط می گوید احتیاط واجب شد در شبهه قبل الفحص}.

# جهت چهارم:‌ تمسک به دلیل استصحاب به جای تمسک به استصحاب

الجهة الرابعة، فی صحة التمسک بدلیل الاستحصاب بدلا عن التمسک بالاستصحاب کما فی باب التعارض

 مطلب دیگر این است که مرحوم بحر العلوم فرموده است که بعضی ها وقتی می خواهند استدلال کنند به استصحاب بجای استصحاب به دلیل بر استصحاب تمسک می کنند، مثلا می گوید وطئ حائض بعد از انقطاع دم و قبل از غسل حرام است، به چه دلیل؟ بجای اینکه بگوید به دلیل استصحاب، می گوید به دلیل قوله علیه السلام لاتنقض الیقین بالشک، مرحوم بحرالعلوم گفته این مثل این می ماند که مثلا وقتی می گوئیم نماز جمعه واجب است که دلیل آن خبر زراره است که گفته صلاة الجمعة واجبة، اما بگویم نماز جمعه واجب است بدلیل قوله علیه السلام العمری ثقتی فاسمع له و اطع، استدلال بکنم به دلیل حجیت خبر ثقه، آیا شما به من ایراد نمی گیرید و نمی گوئید که دلیل شما بر وجوب نماز جمعه خبر زراره است نه دلیل حجیت این خبر، ما هم به شما همین را می گوئیم، می گوئیم دلیل شما بر بقاء حرمت وطئ حائض استصحاب است نه دلیل اعتبار استصحاب که صحیحه زراره است که می گوید لاتنقض الیقین بالشک.

حضرت امام قدس سره فرموده اند این مطلب خیلی مطلب خوبی است، اگر استصحاب اماره باشد راست است دیگر، دلیل بر بقاء این حرمت، یقین سابق است که اماره است، اما حالا چرا یقین سابق دلیل است، دلیلیت این دلیل را از لاتنقض الیقین بالشک استفاده کردیم، مثل خبر ثقه.

خوب این مطلب چه ثمره ای دارد که مرحوم بحر العلوم فرمود و امام هم تأیید کرد؟ این خیلی ثمره دارد و مرحوم بحر العلوم ثمره اش را گفته است، گفته اگر یک جائی ما استصحاب حرمت جاری کردیم مثل همین حرمت وطئ حائض، یک وقت کسی به ما نگوید که نسبت بین لاتنقض الیقین بالشک را اول باید با قاعده حل بسنجیم، چون قاعده حل می گوید وطئ حائض بعد از انقطاع دم حلال است، کل شئ لک حلال، لاتنقض الیقین بالشک هم می گوید بناء بر حرمت بگذار، نسبت هم عموم من وجه است دیگر، لاتنقض الیقین بالشک اختصاص به این مورد که ندارد بلکه گاهی استصحاب می کنی بقاء حلیت را، حالا اینجا استصحاب کردی بقاء حرمت را، کل شئ لک حلال هم که اختصاص ندارد به جائی که حالت سابقه حرمت است، در این موردی که حالت سابقه حرمت است عموم دلیل استصحاب می گوید بناء بر حرمت بگذار، کل شئ لک حلال می گوید بناء بر حلیت بگذار، تعارضا تساقطا.

مرحوم بحرالعلوم می فرماید دیدید من از اول نقشه اینها را فهمیده بودم، من از اول گفتم که دلیل خود استصحاب است، خوب استصحاب حرمت وطئ حائض اخص است از کل شئ لک حلال، دلیل که لاتنقض الیقین بالشک نیست، این مثل این می ماند که یک ظهور کتابی هست یجب اکرام العالم یک خبر ثقه می گوید لاتکرم العالم الفاسق، خوب این دلیل اخص است دیگر، آیا تا حالا کسی آمده نسبت بین حجیت ظهور کتاب را با دلیل حجیت خبر ثقه که دلیل حجیت لاتکرم الفاسق است بسنجد، بعد بگوید نسبت عموم من وجه است؟ نه، همه می گویند لاتکرم العالم الفاسق اخص مطلق است از ظهور اکرم العالم در قرآن کریم، چه کار داریم به دلیل حجیت لاتکرم العالم الفاسق، اینجا هم همان رفتار را باید داشته باشیم، تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.